

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری

نویسنده: زنده یاد غلامحسین صدیقی

فتح عرب در تاریخ ایران به منزله پیچ راهست. پس از این واقعه بزرگ به مرور همه نهادهای (موسسات) اجتماعی درکشور مزبور تغییر یافت و نظامات قضائی خانوادگی و سیاسی و اقتصادی و دینی و اخلاقی و ادبی تحوّل پذیرفت. قرن های اولی اسلامی دارای صفات ممیّز اوقات میان دو عهد است و می توان این قرن ها را عهد برزخی و بحرانی نامید. درین مدت اوضاع ایران نه چنانست که پیش از فتح عرب بود و نه به هیأت تقریباً ثابتی که در قرن های بعد پیدا کرد. سعی ما تا اندازه ای نمایاندن صورت دینی این بحران بود.

پیش از آنکه به حال و کار چند تن از عواطف و آراء شخصی ایشان نظر بیندازیم باید در اهمیت علل روانی و اجتماعی این جنبش ها تدقیق کنیم. فهم جنبش های دینی مذکور وقتی ممکن می گردد که به اعتبار این اسباب آگاهی یابیم.

از همان آغاز فتح عرب دسته ای از مردم ایران به میل و رغبت کیش باستانی خود را رها کردند و به دین اسلام درآمدند. دسته دیگر با منظور داشتن امتیازاتی که فاتحان از آنها نصیب می گرفتند به طمع جاه و آسایش، دین اسلام را پذیرفتند. پس از آنکه در بعض اوقات حکومت اموی و در دولت عباسی اعمال جابرانه نسبت به پیروان دین های دیگر معمول گردید، جمعی از ایرانیان به اجبار، برای حفظ جان و مال، مسلمان شدند. ولی هیچ یک از سه دسته مزبور نمی توانستند دستورهای دینی را که چندین قرن در ایران رواج داشت و در افکار و عواطف ایشان اثر بخشیده بود یک باره فراموش کنند و از تأثیر آنها در زندگانی تازه خود جلوگیری نمایند. خواه ناخواه با خبر، یا بی خبر، عقاید و اعمال ایشان تا اندازه ای محکوم تعلیمات گذشته بود.

ایرانیانی که مسلمان شده بودند همه یک مذهب نداشتند؛ در میان ایشان مسلمانان تابع سَدّت و شیعیان و خوارج وجودداشت، و دو دسته اخیر باز به دسته های جزء تقسیم می شد. به علاوه، این نو مسلمانان همه جمعیت ایران را تشکیل نمی دادند بلکه بخشی مهم از ساکنان این کشور از بزرگان و کارگران به دین مزدائی که وحدتی نداشت ولی با اسلام معارضه می نمود، باقی مانده بودند. اگر در بعض آراء و رسوم، دین اسلام با کیش مزدائی چندان دور نبود، در بسیاری از موارد تفاوت بارزی در دو شریعت مزبور وجود داشت. کافی است برای نمونه به صفات خدای دین ایرانی و خدای دین اسلام دقت کنیم، همچنین شرایع زناشویی و یا آداب راجع به اموات را درین دو کیش به نظر آوریم. روشن است که ترک این گونه مراسم مقدّس به دلخواه و از روی میل به آسانی ممکن نمی شد و رهایی این عادات کهنه که محصول کار قرن ها بود مدتی مدید لازم داشت. اگر از طرفی جبر و فشار و تحقیر به عمل می رسید، چنانکه درباره عقاید و رسوم دینی معمول است، احياناً به پایداری و اصرار طرف مقابل می افزود. برای قبول واقعی شرایع اسلام واجب می نمود که مردم ایران عادات و میل هائی که تا هنگام فتح عرب نداشتند، به مرور پیدا کنند. به عبارت دیگر، لازم بود که طبع خود را دیگرگون سازند و این کاری آسان نبود.

نورش هائی که وصف کردیم غالباً از طرف طبقه عامه روی داده و این امر نیز نظریه مذکور را تأیید می کند. چون عوام کمتر از خواص قادر به تغییر عقاید و عادات خویشند و اگر عقیده تازه ای را برای این که قوه تقلیدشان بیشتر است زود می پذیرند، این امر همیشه موجب نمی شود که عقیده کهنه را دور اندازند، بلکه اغلب دو عقیده را که ممکن است مخالف و مناقض یکدیگر باشند، پهلو به پهلو حفظ می کنند، و اختلاط ناموجه دینی بیشتر از همین سلسله اعمال تشکیل می یابد.

این نکته قابل ملاحظه است که بیشتر رؤسای مذهبی که ترجمه ایشان گذشت، چندان مُبتکر و مُبتدع دیده نمی شوند. عناصر فکری و عقیدتی ایشان متعلّق به محیطی است که در آن پرورش یافته اند و ازین جهت مظهر و مجمع خواهش های هم عصران خود به نظر می رسند. عناصر فکری مزبور از منابع گوناگون است و همه از سرچشمه عقاید دینی ایران مذشعب نشده است، ولی این مبادله و معاوضه که اغلب بطور بی خبر صورت می گرفت، درین عصر که زمان برخورد عقاید و هجرت آراء دینی از جایی به جای دیگر است، حذر ناکردنی بود.

تشکیلات جامعه ایرانی با تشکیلاتی که در دین اسلام و عرب ها داشتند تباين داشت. تعالیم اسلامی اصلاً با اصول دموکراسی موافق بود، ولی نظام اجتماعی ایران نظام مراتب طبقاتی بود. هرچند اصول دموکراسی در میان مسلمانان عرب درست مراعات نشد، و امتیازات درکار آمد، باز نظام دو جامعه موافقت نداشت، و پس از آنکه عرب ها در ایران به حکمرانی پرداختند، نه تنها نتوانستند که رسم طبقات و مراتب را از میان بردارند، بلکه خود در برابر ملّت مغلوب، طبقه ای تشکیل دادند و در استفاده از دسترنج ایرانیان، نصوصاً طبقه سوم، با طبقات اوّل و دوّم ایرانی سازگاری کردند.

انقراض دولت اموی و برقراری خاندان عباسی درین وضع تغییری نداد. تعدّیات عاملان و امیران حکومت رسمی چنانکه دیدیم، رفع نگردید. در بادی نظر ممکن است این امر موجب تعجب شود که با وجود رفتار نسبتاً معتدل عباسیان به ایرانیان، حرکت های دینی

مزبور با آغاز ریاست این خاندان ظهور کرده، تقریباً هر یک از خلفای عباسی با یکی از فائدان این جنبش‌ها سر و کار داشته‌اند. لی پس از دقت به چند موضوع این مشکل تا حدی آسان می‌گردد:

(1) پس از فتح عرب و ختم جنگ‌ها مدتی لازم بود تا ایرانیان بتوانند قوای از دست رفته خود را دوباره تحصیل کنند.

(2) سیاست دینی اموی با رفتار دینی عباسیان فرق داشت.

(3) تغییر حکومت، اگرچه برای جمعی از ایرانیان سودمند بود، برای حال اجتماعی عده بیشتری از مردم ایران فایده‌ای نداشت، بلکه از نظر دینی چنانکه گفتیم سخت‌گیری فزونی یافت.

(4) پس از برانداختن دولت اموی، مردم ناراضی جرأت یافتند و دانستند که حکومت عرب را می‌توان مضمحل کرد، خاصه که نقرض دولت پیشین مخصوصاً به کوشش ایرانیان حاصل گشت.

(5) رفتار بعضی خلفای عباسی با کسانی که برای نیروی این دولت کوشیده بودند جمعی از همراهان و هواخواهان این اشخاص را متغیر و بددل ساخت. ازین نوع است قتل ابومسلم به دستور ابوجعفر، و قتل و حبس برمکیان به امر هارون الرشید.

(6) نباید این شورش‌های دینی را مقدمه فرض کرد، بلکه این انقلاب‌ها خاتمه بحرانی است که از مدت‌ها پیش و تقریباً از همان آغاز فتح عرب شروع شد.

در ایران ساسانی، دین قوه معنوی مهمی بود که محور اعمال مردم شمرده می‌شد و تا حدی مشخص قومیت ایرانی بود. در دوره‌ای که منظور نظر ماست این امر از میان نرفت. بنابراین طبیعی است که صورت دینی جنبش‌های مذکور بر شکل سیاسی آنها فائق گردد، و اولین انقلاب‌های رسمی ایرانی دارای صفت دینی باشد خاصه که از لحاظ روحی در مردم متدین عقاید دینی فعال‌ترین عامل شمرده می‌شود و از لحاظ اجتماعی، نهادها و تشکیلات دینی محکم‌ترین نهادها را تشکیل می‌دهند.

هرچند قوت اسلام در ایران پیوسته بیشتر می‌شد، هنوز تألیفات دینی رواج داشت. مؤبدان به امور شرعی می‌پرداختند، آتشکده‌ها معمور و با رونق بود، پیروان دین زرتشتی و فرقه‌های دیگر مزدانی‌کیش و آئین خود را حفظ می‌کردند، رسوم ایرانی به عمل می‌آمد.

فاتحان عرب، در همه جا به تساوی، فرمان روائی نداشتند. دین اسلام پس از یک قرن نتوانست خصوصیات محلی را از میان ببرد؛ و در بعضی موارد نظامات تازه مواجه با منافع شخصی بزرگان محلی و طرفداران اصول قدیم می‌شد، و این رؤسا، یا خود به نافرمانی و سرکشی می‌پرداختند، یا به مدعیان حکومت مدد می‌کردند.

گذشته از اسباب عمومی مذکور که در ظهور مدعیان پیغمبری و سرفرقه‌ها مداخله مهم و مؤثر داشته است، عوامل و محرک‌های شخصی، چون حالت روحی و دینی و اخلاقی این اشخاص، در کار بوده چنانکه فکر تأیید یا تجدید یا اصلاح دین که بطور مبهم در میان جمعی وجود داشت، در یک تن تمرکز می‌یافت و از حال ابهام به صورت معین درمی‌آمد و با خواهش‌ها و عواطف و شهوات شخصی متحد می‌شد.

سهم علل عمومی را در مواردی که منظور نظر ماست، در سیر وقایع نمی‌توان انکار کرد. ولی مذکور تأثیر سرشت و نهاد و آراء و میل‌های اشخاصی که مؤسس این جنبش‌ها بوده‌اند، نیز نمی‌توان شد. صورت دینی و صورت سیاسی و اجتماعی این انقلاب‌ها در تحت نفوذ شخصی عاملان اصلی آنها قرار گرفت. این قاعده عمومی است که هر دینی رنگ و نشانی از پدید آمده و مؤسس خود دارد، ولی لازم است که در میان اسباب اصلی واقعه‌ای با عوامل یا محرک‌های آن فرق نهاد. این جنبش‌های دینی که ذکرشان گذشت، یک سبب یا محرک نداشتند. بلکه در نتیجه اجتماع چندین سبب و عامل گوناگون به وقوع پیوستند، چنان که تشریح و تعریف‌ها با یک علت، هرچه باشد، معرف آسان‌گیری و آسان‌بینی است. اگر ایجاد این انقلاب‌ها بسته به چندین سبب بوده است پس نباید آنها را دارای یک صورت خاص دانست، بلکه باید صورت‌ها و وجوه مختلف آنها را به نظر آورد. موضوع‌های اجتماعی مشکل‌تر از آنست که بتوان در باره آنها به تصدیق‌های سخت و تأکیدهای قاطع پرداخت. نوع اسباب و عواملی که در این نوع از امور اثربخشی می‌کنند باید ما را از تعصب و استبداد تاریخی که با موجبات فحص و تحقیق منافعی است، باز دارد.

هیچ یک از جنبش‌های دینی مزبور به نتیجه‌ای که فائدان و پیروان آنها می‌خواستند نرسید. خطی که به خامه قلم زن ایام بر صفحه تاریخ سیاسی و دینی ایران کشیده شد، پاک کردنی نبود. دین مزدائی همواره ضعیف گردید و اسلام نیرو گرفت. ولی این جنبش‌های دینی زمینه را برای پیشرفت حرکت‌های سیاسی آماده کرد. فرقه‌هایی که پیش ازین ذکرشان گذشت هر یک چیزی یا چیزهایی از دین

سلام اخذ کرده اند و خود نیز در تطوّر آراء فرقه های اسلامی مؤذّر بوده اند. در باره تأثیر این فرقه ها ممکن است عقاید مختلف باشد، ولی وجود آن را انکار نتوان کرد. افکار و عادات و اخلاق و قواعد و حتّی نهادهای (مؤسّسات) ایرانی چنانکه طبیعی و عادی به نظر می رسد مدت ها در برابر رسوم و آئین های تازه، پایداری نشان دادند؛ با کندی تغییری صورت گرفت، ولی مبادله همیشه به ضرر یک طرف وقوع نیافت. رین بار نیز رسم عمومی که انفعال دینی بر ضدّ دین دیگر، در تطوّر این یک مؤثر است، مجری گردید. اگرچه تأویلهای اسلام که در قرن دوّم و سوّم و چهارم مطمح نظر جمعی از مردم قرار گرفت، علل متنوّع داشته و منظور اصلی آن گویا متحرّک ساختن قواعد ثابت اصول دینی ساکن و موافق ساختن آنها با نیازمندی ها و مقتضیات عقلي و اجتماعي بوده است، دور نیست که این امر تا اندازه ای نتیجه دخول جمعی بسیار از مردم به دین اسلام و برای آشتی دادن عقاید و رسوم باستانی با دستورها و اعمال تازه بوده باشد. (صص 327-332) *

* برگرفته از رساله دکترای غلامحسین صدیقی با عنوان «نبش های دینی در قرن های دوّم و سوّم هجری